

## مقایسه مفهوم صدور انقلاب در انقلاب‌های فرانسه و روسیه

محسن خلیلی\*

مریم مظفری\*\*، سیدمحسن موسوی‌زاده\*\*\*

### چکیده

انقلاب‌ها دستاوردهای گوناگونی دارند: بازتوزیع زمین‌ها، پایان دادن به کار نظام‌های سرکوبگر، و از بین بردن امتیازات موروثی اشرافیت سنتی. انقلاب‌ها افزایش سواد، تحصیلات و مراقبت‌های بهداشتی بهتر، احساس غرور بیشتر به قدرت ملی، و استقلال را برای عده بی‌شماری از انسان‌ها به ارمغان آورده‌اند. انقلاب‌ها پدیده‌هایی بین‌المللی‌اند، نه فقط به این دلیل که غالباً باعث منازعه نظامی میان کشورها می‌شوند، بلکه به این دلیل که ایده‌ها و اهدافشان به سراسر جهان انتشار می‌یابد. وقتی ایده‌های انقلابی به کشورهای دیگر سرایت می‌کند و ملت‌ها جذبشان می‌شوند، این باورها به پیشبرد انقلاب‌ها کمک و امواج جدیدی از خیزش‌های انقلابی را با هدف‌هایی مشابه خلق می‌کند. نگارندگان درصددند مفهوم صدور انقلاب را در دو انقلاب کلاسیک قرن هجدهم و بیستم که به دو سنت لیبرالیسم و مارکسیسم تعلق دارند، مقایسه و همانندی‌ها و ناهمانندی‌های آن دو را بررسی کنند.

**کلیدواژه‌ها:** انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، لیبرالیسم، مارکسیسم، صدور انقلاب.

### مقدمه

واژه «انقلاب» مانند اغلب واژگان علوم اجتماعی معانی متعددی دارد. این معانی لزوماً همپوشی کامل ندارند و گاه کاملاً متمایزند. در واقع، پیچیدگی‌های پدیده انقلاب اختلاف

\* استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) mohsenkhalili1346@yahoo.com

\*\* کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

\*\*\* کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱

نظریه پردازان را در خصوص معنا و مفهوم انقلاب موجب شده است. برخی نویسندگان در تعریف انقلاب، صرفاً بر انتقال قدرت سیاسی و شیوه این انتقال قدرت تأکید دارند. بر این اساس، انقلاب تمامی تحولاتی را شامل می‌شود که در آن‌ها قدرت سیاسی به شیوه‌ای فراقانونی و معمولاً همراه با خشونت به گروه دیگری انتقال می‌یابد. برخی از نویسندگان واژه انقلاب را به تحول در جامعه و سیاست محدود می‌کنند. به نظر آن‌ها، انقلاب چیزی فراتر از آمدورفت غیرقانونی و خشونت‌آمیز حاکمان و قیام‌ها و شورش‌های موفقیت‌آمیز است. تحول خشونت‌آمیز هنگامی انقلاب نامیده می‌شود که با تغییرات در ارزش‌های اجتماعی، پایگاه اجتماعی نظام سیاسی، ایدئولوژی سیاسی هیئت حاکمه، مشروعیت دولت، و اقدامات حکومت همراه باشد.

در دانش سیاسی، معنای اصلی انقلاب براندازی طبقه حاکم به عمد و به احتمال زیاد، با توسل به خشونت به دست طبقه‌ای دیگر است که توده‌های مردم را علیه نظام موجود بسیج می‌کنند و نه فقط توزیع قدرت را به کلی زیرورو می‌کند، بلکه سبب ایجاد تغییراتی بزرگ در کل ساختار اجتماعی می‌شود. انقلاب با کودتا که دسته‌ای از حاکمان را به جای دسته‌ای دیگر می‌نشانند، متفاوت است. از طرفی، ویژگی‌هایی مانند توده‌ای بودن، سازمان‌یافتگی، داشتن ایدئولوژی که سیمایی از آینده موعود مطلوب را بیان می‌کند، رهبری فرهمند، منهدم‌کنندگی، سرنگونی نظام سیاسی حاکم، و استقرار نظام جدید در انقلابات مشاهده می‌شود. انقلاب به‌مثابه پدیده اجتماعی بسیج یا حرکت گسترده توده‌ای و سازمان‌یافته با رهبری فرهمند است که جنبه تخریبی دارد و با هدف سرنگونی نظام سیاسی حاکم برای نیل به وضع مطلوبی که ایدئولوژی جنبش بیانگر آن است، انجام می‌شود. انقلاب رویدادی ناگهانی است؛ و فرایندهای تدریجی دگرگونی اجتماعی - اقتصادی را که در همه جوامع همواره ادامه دارد و می‌تواند منجر به دگرگونی‌های عمده شود نمی‌توان اقدامی انقلابی انگاشت. انقلاب خشونت‌آمیز است. تمامی نظام‌های سیاسی متکی به کاربرد واقعی زورند. اما در انقلاب، اجبار فیزیکی حربه‌ای نیست که در آخرین مرحله به آن توسل جویند، بلکه وسیله‌ای ضروری برای تأمین دگرگونی است. همه انقلابات ابعاد متنوعی دارند؛ از جمله، استحاله ارزش‌ها یا دگرگونی اسطوره‌های جامعه، تغییر ساختار اجتماعی، دگرگونی نهادها، تغییراتی در صورت‌بندی رهبری چه در افراد گروه نخبه حاکم یا ترکیب طبقاتی آن‌ها، انتقال غیرقانونی یا ضدقانونی قدرت، و حضور یا حاکمیت رفتار خشونت‌آمیز که به صورت وقایعی آشکار می‌شود که به فروپاشی رژیم می‌انجامد (کوهن، ۱۳۸۰: ۵۷).

مسئله مهم انقلاب‌ها موضوع تعامل انقلاب‌ها با محیط بین‌المللی است. ایدئولوژی اکثر دولت‌های انقلابی حاوی مضامین جهان‌گرایانه قدرتمندی است و به‌ویژه، اعتقاد انقلابیون این است که اصول انقلاب برای جوامع دیگر نیز کاربرد دارد. به‌واقع، اگر آرمان‌های انقلاب آرمان‌هایی جهانی و فطری نظیر عدالت و احیای تمدن بر اساس اندیشه خاص دینی باشد، امکان گرایش به تکرار انقلاب در کشورهای دیگر افزایش می‌یابد. این حالت مربوط به صدور طبیعی انقلاب‌هاست. به عبارتی، صدور انقلاب از طبیعت انقلاب‌ها برمی‌خیزد. انقلابیون در طول تاریخ همگی کوشیده‌اند که اصول انقلاب خود را ترویج دهند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۰۹). صدور انقلاب عبارت است از سعی انقلابیون برای تبدیل پیام‌ها و رسالت بالقوه انقلاب به حالت بالفعل؛ انقلابیون می‌خواهند روح کلی انقلاب را که در کشورشان تجسم یافته است، به حرکت درآورند و پیام‌ها و اهداف خود را در دیگر کشورها مجسم و علنی کنند. صدور انقلاب نقطه عطف، در روند انقلابی است که امکان آشکارشدن تمامی پیام‌های انقلاب را میسر می‌سازد و از این رهگذر، انقلابیون انسجام خود را بازمی‌یابند.

انقلابیون در پی گسترش انجیل انقلاب‌هایشان هستند. آنچه ما ملیت‌گرایی می‌خوانیم بی‌گمان، عنصری است که در میان همه این انجیل‌های انقلابی حضور دارد. اما دست‌کم در سال‌های نخست و در مدت بحران انقلاب، عقاید خام گسترش ملی رواج ندارند. مردم خوش‌بختی که انجیل انقلابی بر آن‌ها آشکار شده است، می‌خواهند این خوش‌بختی را به خارج نیز بگسترانند (بریتون، ۱۳۶۲: ۲۲۶). رهبران انقلاب اجتماعی، مفاهیم فارغ از زمان را برمی‌انگیزند، جرح و تعدیل می‌کنند و به آن‌ها شکل می‌دهند تا بدان وسیله مردم را به حرکت درآورند. آرمان‌های عدالت‌خواهی، آزادی و برابری، مردم‌سالاری، فرصت‌یابی و رهایی از بیم‌گرایی و بیماری از آرمان‌های قدرتمند و جذاب در جهان است و برخی از انسان‌ها که از خطر فقدان آن‌ها آگاهی می‌یابند، برای تغییر دنیای پیرامون خود به مبارزه برمی‌خیزند. در واقع، آرمان‌های انقلابی به طلسم یا محکی می‌ماند که مردم و انقلابیون را در مسیر مبارزه دشوار به حرکت درمی‌آورد (فوران، ۱۳۸۲: ۱۷۱).

## ۱. مفهوم بازتاب انقلاب

صدور انقلاب اقدام و سیاستی است که از طرف دست‌اندرکاران انقلاب برای تأثیرگذاری در سایر جوامع اتخاذ می‌شود، درحالی‌که بازتاب انقلاب به نتیجه و آثار به‌جای‌مانده در بیرون مرزهای کشور بستگی دارد و لزوماً نمی‌تواند نتیجه و حاصل برنامه‌ریزی و اعمال

سیاست‌های اتخاذشده در صدور انقلاب باشد، بلکه عمدتاً بر اثر مشاهدات و وجود روابط میان جامعه انقلاب کرده و جوامع دیگر است و آثار مهمی بر جای می‌گذارد که نه تنها برای آن برنامه‌ریزی نشده، بلکه حتی پیش‌بینی هم نمی‌شد (محمدی، ۱۳۸۵: ۵۰۱).

امواج انقلابی نیز مفهوم دیگری است. انقلاب‌ها پدیده‌هایی بین‌المللی‌اند؛ نه فقط به این دلیل که غالباً باعث منازعه نظامی میان کشورها می‌شوند، بلکه حتی مهم‌تر از آن، به دلیل این‌که ایده‌ها و اهدافشان در سراسر جهان انتشار می‌یابند. وقتی ایده‌های انقلابی به کشورهای دیگر سرایت می‌کنند و ملت‌ها جذبشان می‌شوند، این ایده‌ها می‌توانند به پیشروی انقلاب‌ها کمک و امواج جدیدی از انقلاب‌ها را با اهدافی مشابه خلق کنند. انقلاب ایالات متحده در سال ۱۷۷۶، فرانسه در ۱۷۸۹ و چین در ۱۹۴۹ در زمره چنین امواج انقلابی بودند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۲۱). اخلاک‌گرایان انقلاب‌ها آن‌هایی‌اند که از طریق ایجاد جرقه انقلاب پیوسته در دیگر کشورها گسترش می‌یابند. به عبارتی دیگر، عامل برهم‌زننده نظم بین‌المللی این است که ایده انقلابی در دیگر کشورها طنین‌انداز شود و نیروهای قدرتمندی برای تحقق این ایده‌ها ظاهر شوند. در این‌جا منظور از امواج انقلابی مجموعه‌ای از انقلاب‌ها هستند که اهداف مشابهی را دنبال می‌کنند. یک انقلاب خاص می‌تواند علاوه بر تعلق به یک موج «موافق» (انقلاب‌هایی که شکل خاصی از حکومت یا نظام اجتماعی - اقتصادی نظیر دموکراسی یا ناسیونالیسم عرب را برقرار می‌کنند)، به یک یا چند موج مخالف (انقلاب‌هایی که شکل خاصی از حکومت را برمی‌اندازند: ضد پادشاهی و یا ضد استعماری) نیز تعلق داشته باشد. موج انقلابی می‌تواند دارای یک انقلاب محوری باشد که تصویری از تغییر نظام بین‌المللی موجود را با الهام‌بخشی به سلسله‌ای از انقلاب‌های مشابه خود و با هدایت این گروه از دولت‌های انقلابی ارائه می‌کند. در واقع، انقلاب محوری به ایجاد جرقه انقلاب‌های پیوسته دست می‌یازد. در این‌جا صدور انقلاب می‌تواند بر اساس آرمان‌های جهان‌شمول و پیام جهانی با جلوگیری از خطر ضد انقلاب بالقوه یا بالفعل، و نگرانی از سست‌بودن قدرت انقلابیون در صورت محصورشدن در چهارچوب مرزهای داخلی و نیز، نگرانی از شکست در نتیجه نظام ناعادلانه بین‌المللی باشد (همان: ۲۲۱).

انقلابیون با الهام‌گیری از انقلاب محوری تلاش می‌کنند از آن تقلید کنند و برای کسب قدرت، به دنبال حمایت از آن‌اند. وجود انقلاب محوری و یک یا چند جنبش انقلابی الهام‌گیرنده با چشم‌اندازهای جدی توفیق‌آمیز، شرطی حداقلی برای ایجاد موج انقلابی است که اساساً از طریق انقلاب‌های پیوسته گسترش می‌یابد. رژیم‌های انقلابی‌ای که از طریق

تجاوز به رژیم‌های انقلابی محوری به دیگر کشورها برقرار می‌شوند، انقلاب‌های وابسته (subordinate revolution) یا دست‌نشانده (puppet revolution) اند. انقلاب پیوسته انقلابی است که در آن حکومت انقلابی به صورت اختیاری با انقلاب محوری متحد می‌شود (همان: ۲۲۴).

علت ایجاد امواج انقلابی چیست؟ چرا انقلابیون سعی دارند انقلاب خود را صادر کنند؟ انقلابیون، در واقع، انقلاب را مانند موجود زنده‌ای می‌دانند که در درون آن رشد می‌یابد و به وقوع می‌پیوندد، خارج و وارد محیط جدیدی می‌شود و با استفاده از منابع محیط‌های دیگر بقای خود را حفظ می‌کند. انقلابیون معتقدند که محصورماندن انقلاب در محیط داخلی نه تنها مانع رشد انقلاب می‌شود، بلکه به علت مشکلات محیطی و کمبود منابع مادی و معنوی، به زودی، انقلاب دچار استحاله می‌شود و فرومی‌ریزد. انقلابیون به امید بقای انقلابشان، صدور انقلاب را در دستور کار خود قرار می‌دهند. اما فشارهایی که محیط اطراف به انقلابیون وارد می‌آورد منجر به دودستگی آن‌ها درباره صدور انقلاب می‌شود و عده‌ای به این نتیجه می‌رسند که دگرذیسی انقلاب و رسیدن به تکامل در داخل امکان‌پذیر است. این افراد کم‌کم مبلغ نظریه انقلاب درونی و به همین علت از طرف تندروها به خیانت به انقلاب محکوم می‌شوند و به زودی جنگ قدرت بین تندروها و آن‌ها درمی‌گیرد. معمولاً این جنگ قدرت با شروع دوره ترمیدور و حذف تندروها به نفع میانه‌روها پایان می‌پذیرد (Katz, 1997: 196).

تداوم و اشاعه مقوله دیگری است. انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی از نوع انترناسیونالیستی چون داعیه جهانی دارند و ایدئولوژی آن‌ها نیز جهان‌شمول و کلی است، خیلی زود از میان نمی‌روند و با تأثیرگذاری بر دیگر کشورها (به خصوص کشورهایی که از نظر جغرافیایی، ساختار حکومت و عقاید و دیگر مؤلفه‌ها به آن‌ها نزدیک‌ترند) سعی بر تداوم خویش دارند. این انقلاب‌ها همچون موجی به سراسر دنیا اشاعه می‌یابند و با وارد کردن عنصری نو به کشورهای دیگر راه ثبات خویش را طی می‌کنند (فلاح‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۲).

## ۲. انقلاب فرانسه

انقلاب فرانسه از بعد فکری، مدیون عصر روشنگری و نیز دو نظریه سیاسی آزادی و دموکراسی است. نظریه آزادی را اندیشمندانی مانند لاک، ولتر و مونتسکیو مطرح کردند که در سده‌های هفدهم و هجدهم بسیار نافذ بود. اصول و عقاید لاک درباره حقوق طبیعی، حکومت محدود و حق ایستادگی در برابر بیدادگری و استبداد نه تنها الهام‌بخش انقلاب فرانسه بود، بلکه

این عقاید در امریکا نیز مقبول افتاد و پایه‌ای برای شورش علیه مظالم بریتانیای کبیر شد (فرمانفرماتیان، ۱۳۸۴: ۱۰۱). ولتر نیز مانند لاک معتقد بود که طبیعت به مساوات حق آزادی و تملک و استفاده از حمایت قوانین را به افراد اعطا کرده است؛ با این همه، به آزادی مطلق افراد اعتقاد نداشت و بهترین حکومت را پادشاهی توأم با استبداد منور یا نوعی جمهوری می‌دانست که طبقه متوسط بر آن تسلط داشته باشند. مونتسکیو منشأ قوانین و شکل‌های متعدد حکومت را بررسی کرد و معتقد بود آدمیان در قید شرایط سرزمینی و اقلیمی‌اند. به نظر او، تنها راه مؤثر برای جلوگیری از استبداد، نظارت هریک از قوا بر دو قوه دیگر است. آزادی واقعی، به نظر او، وقتی به دست می‌آید که قوا تفکیک شوند (همان: ۱۰۳-۱۰۴). روسو پایه دومین آرمان مهم سیاسی زیربنای فکری انقلاب فرانسه، یعنی آرمان دموکراسی، را بنا نهاد. این آرمان، برخلاف لیبرالیسم، بیشتر به برقراری حکومت عامه توجه دارد، نه دفاع از حقوق فردی. درباره تأثیر افکار روسو همین بس که عقاید او درباره آزادی افراد انسانی و تفوق اکثریت الهام‌بخش دومین مرحله انقلاب فرانسه شد. روسو با طغیان علیه نظام سیاسی موجود و ایجاد تحول در معنی و ماهیت قدرت، ایمان بسیاری از مردم را به عدالت جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند از پایه سست کرد. بدین ترتیب، نظریات او از یک‌سو، در هموارکردن راه انقلاب فرانسه مؤثر افتاد و از سوی دیگر، در مرحله‌ای از انقلاب فرانسه با الهام‌بخشی به شماری از انقلابیون فرانسوی به رهبری روبسپیر، باعث تشکیل حکومت جمهوری شد (توکویل، ۱۳۶۵: ۲۵).

از دیگر ریشه‌های فکری انقلاب فرانسه می‌توان به نظریه جدید اقتصادی در این کشور اشاره کرد که تا حد زیادی، بر اساس عقاید عصر روشنفکری، به‌ویژه عقیده متفکران آن عصر درباره جهان ماشینی و تبعیت این جهان از قوانین تغییرناپذیر، بنیان یافت. مطابق این نظریه، تولید و توزیع ثروت، مانند فیزیک و نجوم، تابع قوانین لایتغیر است. این نظریه متمم آزادی سیاسی بود و هدف‌های اساسی هر دو شباهت تام به هم داشت: هدف یکی عبارت بود از تقلیل قدرت‌های حکومت تا کمترین میزان، به‌حدی که برای برقراری امنیت مکفی باشد؛ و هدف دیگری حمایت از افراد به بهترین وجه برای اجرای طرح‌های فردی و خصوصی آنها بود. نخستین پیشگامان شیوه جدید تفکر اقتصادی گروهی به نام فیزیوکرات‌ها بودند که اعتقاد داشتند حکومت باید از دخالت در امور بازرگانی خودداری کند، مگر آن‌که برای زندگی افراد ضروری باشد، و مانعی برای اجرای قوانین طبیعی اقتصادی ایجاد نکند (ماله و ایزاک، ۱۳۶۴: ۳۱۸).

دیگر عامل مهم وقوع انقلاب فرانسه اندیشه‌های انقلابی اصحاب دایرةالمعارف است؛ منادی دانش و عقل در اروپا دست‌به‌دست می‌گشت، سنت‌ها را در هم می‌شکست، اذهان را

به تفکر وامی داشت و مردم را برای قیام و سرکشی آماده می ساخت. در واقع، دایرةالمعارف انقلابی قبل از انقلاب فرانسه بود (ملکوئیان، ۱۳۸۱: ۵۱). دیدرو و دالامبر دایرةالمعارف را که فرهنگ جامع حاوی همه معلومات آن زمان و مطالبی درباره چگونگی تشکیل دولت‌ها و تنظیم طبقات اجتماعی بود، به سلاحی علیه دین و سلطنت تبدیل کرده بودند. اگرچه دایرةالمعارف کانون اندیشه قرن هجدهم بود، اما همان‌طور که دیدرو می گوید، خود ناشی از وجود عصری فلسفی و نیز، گواه اشتیاق روشنگری جدید آن عصر به خردگرایی غیردینی و اندیشه‌های مترقی اجتماعی بود (فرمانفرمائیان، ۱۳۸۴: ۳۹). اصحاب دایرةالمعارف، از جمله دالامبر، معتقد بودند که پیشرفت بشر به گسترش جهان روشنگری بستگی دارد؛ باید حقایق عقل و دانش را در میان توده انتشار داد و به مردم آموخت و امیدوار بود که سرانجام جهان از ظلمت و جهل و استبداد نجات یابد (Mornet, 1933: 197). از منظر اقتصادی، می توان گفت که دایرةالمعارف به اصول فتودالیتة حمله برده بود و بدین ترتیب، گروه‌های متفاوت، از جمله بازرگانان و طبقه متوسط، که دایرةالمعارف کم‌وبیش منعکس کننده اندیشه‌های آنان بود، و نیز فیزیوکرات‌ها به آن خوشامد گفتند.

اگرچه بسیاری از اندیشه‌های دوره روشنگری ساده و طبیعی بود، نفوذی فوق‌العاده داشت. مذهب اصالت عقل، در این دوره، به گسیختن زنجیرهای استبداد سیاسی و تضعیف قدرت کشیشان کمک بسیار کرد. عقایدی که در زمینه آزادی مذهب ابراز شد، در تفکیک دین از سیاست بسیار مؤثر افتاد. احساسات بشردوستانه منجر بدان شد که در قوانین کیفری تحولی به وجود آید و بردگی لغو شود. میل به برقراری نظم طبیعی در اجتماع بقایای فتودالیسم را از میان برداشت و امتیازات طبقاتی را تقلیل داد. در این عصر، به آزادی فردی بیش از حد اهمیت داده شد و متأسفانه، بر اثر تعبیر سوئی که از این نوع آزادی می شد اقویا به خود حق می دادند که در میدان آزمندی بتازند و دست‌رنج مردم ناتوان را تصاحب کنند (Church, 1964: 145). باید توجه داشت که عقاید عصر روشنگری و نیز اندیشه‌های فیلسوفان مطرح شده به شیوه‌های گوناگون به جاهای دیگر صادر می شد: نخست، «سالن‌ها» بودند که تنها عده بسیار انگشت‌شماری از انقلابگران آینده به این محافل رفت و آمد داشتند؛ دوم، انجمن‌ها و باشگاه‌ها که به مرور، بیش از پیش، خواستار تساهل و مدارا می شدند و مبلغ دئیسم و به شدت طرفدار الغای برده‌داری بودند (مانند انجمن دوستان سیاهان) و در رؤیای تأسی به انقلاب امریکا به سر می بردند (مثل باشگاه امریکایی)؛ سوم، کتاب‌ها و جزوه‌هایی که در قطع کوچک به چاپ می رسیدند تا حمل و پنهان‌کردنشان آسان باشد و معمولاً به سبکی گزنده نوشته می شدند تا

خواننده را تکان دهند و برانگیزند؛ چهارم، مجله‌ها و نشریات ادواری؛ پنجم، تئاتر، به‌ویژه پس از پدید آمدن درام بورژوا و کم‌دی‌اشک‌آور و کارهای بومارشه؛ و ششم، تحصیلات دبیرستانی. البته، راه دیگر پراکندن اندیشه‌های نو، یعنی «گفت‌وگو» که بی‌شک مؤثرترین وسیله آدمی برای گرفتن و دادن آرای جدید است، در این حیطه قرار می‌گیرد (Payer, 1951: 479).

نویسندگان سده هجدهم، بدون این‌که سودای انقلاب در سر داشته باشند، راه را برای آن هموار ساختند؛ زیرا، از یک‌سو، پایه‌های دیانت سنتی را سست کردند و این تفکر را در اذهان به جریان انداختند که باید بدون فوت وقت، در همین دنیا از نعمت‌های واقعی حیات بهره‌مند شوند و بدین‌گونه، مفهوم بهروزی و آسایش رفته‌رفته در میان مردم رخنه کرد و از دیگر سو، به آموزش و گسترش مجموعه‌ای از قواعد اخلاقی این‌جهانی جدا از معتقدات دینی و مستقل از شرعیات پرداختند و پایه رفتار و کردار آرمانی را بر رعایت آن نظام اخلاقی نهادند. به‌علاوه، در این مجموعه قواعد اخلاقی، عشق به بشریت، دیگرخواهی و خدمت به جامعه و هم‌نوعان را مهم‌تر از هر چیز دیگر دانستند. اندیشه انسانیت‌ناگهان در اذهان مردم منشأ تأثیر شد. روح نقد و تحلیل ایجاد کردند و به مردم آموختند که به‌جای پذیرش سنت‌های جاری، یا آن‌ها را باور نکنند و یا داوری را معلق بگذارند؛ امری که از آن پس، یکی از ویژگی‌های نگرش روشنفکری شد. از آن پس، روح نقاد متعلق به خوانندگان آثار فیلسوفان از مشاهده بی‌عدالتی مالیاتی و اجبار به پرداخت عشریه به کلیسا و تبعید و آزار دگراندیشان سخت جریحه‌دار شد و به خشم آمد (ibid: 475-476). علاوه بر علل فکری و فرهنگی، عوامل متنوع دیگری، مانند عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، نیز، در وقوع انقلاب فرانسه مؤثر بود. حکومت مستبدانه شاهان بوربون و اتوکراسی سلطنتی و ساختار غیر منطقی این حکومت‌ها در کنار جنگ‌های پرهزینه داخلی و خارجی (مانند جنگ‌های هفت‌ساله در سال‌های ۱۷۵۶-۱۷۷۳ میان فرانسه، انگلستان و پروس) که هزینه هنگفتی بر دوش حکومت و مردم گذاشت و ناتوانی کل جامعه را به دنبال داشت، از جمله علت‌های سیاسی ایجاد انقلاب فرانسه بود. در واقع، حکومت فرانسه در سال‌های دهه ۱۷۸۰ قدم‌به‌قدم به ورشکستگی نزدیک می‌شد (بریتون، ۱۳۶۲: ۶۹).

یکی از مشکلات اساسی که در آن سال‌های پرآشوب فرانسه با آن دست‌به‌گریبان بود، کافی نبودن منابع مالی بود که بخشی ناشی از پایین بودن درآمد سرانه نسبت به انگلستان و بخشی دیگر ناشی از تخفیف‌های مالیاتی بود که شامل طبقات اشراف و برتر جامعه می‌شد (اسکاچیل، ۱۳۷۶: ۷۹). در ۱۷۸۹ اخبار مربوط به بحران‌های مالی سلطنت باعث پیدایش



بحران عمومی و بی‌اعتمادی در طبقه اشراف و ثروتمند جامعه شد. در خلال سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۷۷۰ اقتصاد فرانسه روندی رو به رشد داشت، اما بعد از ۱۷۷۰ دوران بحران و رکود اقتصادی در آن کشور آغاز شد. قیمت تولیدات کشاورزی و صنعتی به شدت سقوط کرد. درآمد کشاورزان به پایین‌ترین حد خود رسید و موج بیکاری کشور را فراگرفت. از طرفی، مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل شده بود و روش‌های مالیات‌گیری نیز ناعادلانه انجام می‌گرفت (بریتون، ۱۳۶۲: ۳۴). بسیاری از شورش‌های محلی و روستایی با غارت انبارهای غله اشراف و فئودال‌ها همراه بود. موج ناآرامی و شورش تمامی کشور را فراگرفته بود. یکی از تحولات مهمی که در ۱۷۸۹ رخ داد فراخوانی والیان حکومتی در ۲۹ ژانویه از سوی پادشاه بود که باعث شد هر فرد روستایی که بیشتر از ۲۵ سال داشت و مالیات‌های دولت را پرداخت کرده بود بتواند به راحتی در تصمیم‌گیری‌های جمعی حضور یابد. نتیجه آن کاملاً آشکار بود: شورش کشاورزان علیه اشراف و فئودال‌ها و دریافت‌کنندگان عشر درآمد‌ها (دالین، ۱۳۵۸: ۷-۹). مجالس شوراهای ایالتی و ولایتی در مدت کوتاهی از کشاورزان و روستاییان ناراضی پر شد. آن‌ها خواستار تغییرات اساسی در ساختار این قبیل مجالس و شوراها بودند؛ چراکه نفوذ روحانیون مسیحی، فئودال‌ها و بورژواها در آن‌ها اجتناب‌ناپذیر بود. نوع مالکیت، نوع اجاره‌بهای زمین و نظام طبقاتی از دیگر عوامل مهم در ایجاد نارضایتی‌ها و شورش‌ها بود (Hampson, 1963: 132).

مجلس ملی پس از الغای مزایای مالکین و نجیب‌زادگان متوجه تهیه منشور آزادی شد و در سپتامبر ۱۷۸۹ اعلامیه حقوق بشر را انتشار داد (اولین تکانه‌های صدور انقلاب فرانسه). در این اعلامیه، مالکیت همچون آزادی، امنیت و ایستادگی در برابر ظلم، حق طبیعی افراد اعلام شد. آزادی بیان، مذهب و مطبوعات محترم و مصون از تعرض شناخته شد و اصل تفکیک قوا جای خود را بازیافت. دومین مرحله انقلاب که از تابستان ۱۷۹۲ آغاز شد و دو سال طول کشید، تفاوت‌هایی بنیادین با مرحله نخست داشت: در آغاز این مرحله، فرانسه به جمهوری تبدیل و شاه از سلطنت خلع شد و ژاکوبین‌ها یا به عبارتی، افراطیونی که نمایندگان پرولتاریای پاریس بودند، نهضت انقلابی را پیش بردند (Aulard, 1965: 124). اعدام پادشاه، قتل عام سپتامبر ۱۷۹۲ و حکومت وحشت خبر از فضایی پر از خشونت می‌داد. با جداشدن کلیسا از دولت و سقوط روبسپیر، حکومت ترور به پایان رسید و به زودی، انقلاب یا عکس‌العمل ترمیدور وارد مرحله نهایی انقلاب شد. افراطیون یکی پس از دیگری اعدام شدند و تنها رهبران بازمانده در کنوانسیون کسانی بودند که تمایلات

اعتدالی داشتند (هوبزباوم، ۱۳۷۴: ۹۰). در این مرحله که به دوران رکود و فساد و رشوه‌خواری معروف شد، اشتیاق آتشین برای اصلاحات که مشخصه مراحل پیشین بود، از بین رفت و اعضای حکومت جدید بیش از هر چیز به منافع خویش و فرصت‌هایی که نیل به این منافع را امکان‌پذیر می‌ساخت توجه داشتند. با کودتای ناپلئون بناپارت در پاییز ۱۷۹۹ انقلاب کبیر فرانسه به پایان راه خود نزدیک شد و در واقع، به حکومت رسیدن بناپارت آخرین حادثه مهم دوره جمهوری به‌شمار رفت (Gershoy, 1964: 84).

### ۳. بررسی مفاهیم صدور، تأثیر، بازتاب، تداوم، و امواج انقلابی در انقلاب فرانسه

ناپلئون از طریق جنگ با دیگر کشورهای اروپایی توانست آرمان‌های انقلابی را آگاهانه (و در مواردی ناآگاهانه، مانند صدور ملی‌گرایی) به آن سرزمین‌ها منتقل سازد. یکی از موارد صدور اندیشه‌های انقلابی را می‌توان شکست سختی که در ۱۸۰۶ به پروس وارد ساخت دانست. در این جنگ، بناپارت زمامداران پروس را متقاعد ساخت که اتخاذ اصلاحات اساسی انقلاب فرانسه تنها وسیله تجدید حیات مملکت مزبور است. در واقع، ارتش ناپلئون از هر جا که می‌گذشت، بذر قانون مدنی فرانسه را می‌کاشت و سازمان اداری را دستکاری می‌کرد. دادگاه‌های اربابی و کلیسایی ریشه‌کن شده و نظام دادگاه‌ها و هیئت‌منصفه در سطح ملی به کار افتاده بود. حکومت کارآمد و کم‌هزینه جای تعدد مراکز قدرت حکومتی و قضایی زائد را که از گذشته ارباب‌سالاری بازمانده بود، گرفت و یا آن‌ها را با هم ادغام کرد. از ۱۸۰۳، ناپلئون در آلمان، امپراتوری مقدس روم کهن را منسوخ کرد و شبکه پیچیده امارت‌های کوچک و شهرهای آزاد را به هم زد و شمار آن‌ها را کاهش داد (روده، ۱۳۸۰: ۳۷۸ و ۳۷۹).

در حقیقت، فعالیت سپاهیان جمهوری در ایتالیا مانند بلژیک، هلند، سوئیس و لهستان محدود به عملیات نظامی یا فراهم کردن کمک مالی نبود، بلکه آن‌ها با پشتیبانی ژاکوبین‌های محلی، قوانین و نهادهای سیاسی نو مبتنی بر نمونه فرانسه را رایج می‌کردند و حتی نظام اجتماعی کهن را دگرگون می‌ساختند. امیران، فرمانداران و حکام بیگانه خلع و مقامات انقلابی جدید منصوب و سپاهیان انقلابی به کار گماشته می‌شدند و نیز، قانون اساسی فرانسه تحمیل می‌شد. البته، سرشت این اقدامات و میزان انقلابی یا دموکراتیک بودن آن‌ها در این بود که آنچه در خود فرانسه می‌گذشت بازتاب می‌دادند. شایان ذکر است که از ۲۹ قانون اساسی که طی سال‌های ۱۷۹۱ تا ۱۸۰۲ در دیگر کشورهای اروپایی، سوای فرانسه، پذیرفته شد، همه به‌جز سه مورد (دو مورد آلمانی و یک مورد لهستانی) محصول مداخله فرانسه بود (بیل، ۱۹۳۶: ۸۲).

البته، جذب و تلفیق قوانین و نهادهای جدید فرانسه و دگرگونی‌های اجتماعی پیامد آن‌ها در سرزمین‌هایی که فرانسه مستقیماً به امپراتوری خود جذب کرده بود یا سرزمین‌هایی که به مرزهایش نزدیک‌تر بودند سریع‌تر و کامل‌تر بود (روده، ۱۳۸۰: ۳۷۲). به‌طور کلی، جدا از اصول انقلابی‌ای که سپاهیان فرانسه به اکناف اروپا بردند، اصلاحات اداری، قوانین مدنی، فروپاشی ارباب‌سالاری، عقلانی‌کردن حکومت، متداول‌کردن اوزان و مقیاس واحد، و از میان بردن گمرک‌های داخلی، کمتر از اصلاحاتی که مجلس مؤسسان و کنوانسیون انجام داده بود در کشورهای اشغال‌شده تأثیر وحدت‌بخش نداشت (همان: ۳۸۱). در خود فرانسه، آرمان‌های لیبرال از سوی مجلس مؤسسان، ژیروندن‌ها و ترمیدوری‌ها اعلام و ترویج می‌شد و اعضای هیئت‌مدیره با تصمیمات خود مبنی بر دنبال‌کردن سیاست ژیروندن‌ها در مورد گسترش انقلاب به سراسر اروپا، به مقولهٔ صدور انقلاب توجه داشتند.

ملی‌گرایی و دموکراسی نیز از دیگر دستاوردهای انقلاب فرانسه بودند که سرنوشتی متفاوت با یکدیگر یافتند. در مورد ملی‌گرایی همین بس که ناپلئون هرچند از روحیهٔ ملی‌گرایی چندان قوی‌ای برخوردار نبود و آن را سرکوب می‌کرد، ناآگاهانه و در قالب یکی‌کردن شهرهای آزاد آلمان و حذف مرزها ترویجش می‌کرد (Lefebvre, 1963: 83-91). اندیشهٔ دموکراسی نیز که رفته‌رفته در اذهان کمرنگ و در قانون اساسی سال ۱۷۹۳ لغو شد، توانست به‌زودی خود را در انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه نشان دهد (روده، ۱۳۸۰: ۳۸۴). تأثیر انقلاب در وهلهٔ نخست، سنت انقلاب مردمی تندوتیز و قهرمان‌گرایی و آرمان‌گرایی پرشور سال‌های ۱۷۸۹، ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ را سبب می‌شد که انبوه مردم در سراسر اروپا در ۱۸۴۸ و در فرانسه در ۱۸۷۱ تکرار کردند. بسیاری از سخن‌گویان مجرب مردم در انقلاب‌های بعدی (مازینی، گاریبالدی و لامارتین) سرمشق‌های حاضر و آماده‌ای در ژیروند و مونتین سال ۱۷۹۲ یافتند و ملی‌گرایی در حال قیام در همه‌جا، چه یونان و بلژیک و لهستان و چه آلمان و ایتالیا، با جرح و تعدیل‌های مناسب، پرچم سهرنگ انقلابی فرانسه را به میراث برد. سنت «ملت مسلح شوید»، دفاع انقلابی و جنگ همگانی، میراث دیگر فرانسهٔ ژاکوبینی، تاریخی بلند داشت که کلمانسو و دوگل بدان توسل جستند؛ همچون الگویی در دو جنگ جهانی از سوی هر دو طرف درگیر به‌کار گرفته شد (همان: ۳۸۶).

به‌طور کلی، اقتصاد جهان در قرن نوزدهم عمدتاً تحت تأثیر انقلاب صنعتی بریتانیا و سیاست و ایدئولوژی آن تحت تأثیر انقلاب لیبرالیستی فرانسه شکل گرفت. فرانسه رهگشای انقلاب‌های جهان شد و افکار و عقاید تازه‌ای به جهانیان عرضه کرد. در فاصلهٔ سال‌های

۱۷۸۹ تا ۱۹۱۷ سیاست اروپا عمدتاً در مبارزه له یا علیه اصول و دستاوردهای انقلاب فرانسه خلاصه می‌شد. فرانسه نخستین نمونه بزرگ مفهوم ناسیونالیسم در جهان شد و توانست معنایی تازه از وطن، شهروند، میهن و آزادی بیافریند. ارتش یا میلیشای انقلاب فرانسه به خارج از کشور تاخت تا جهان را به انقلاب بکشاند (صدور انقلاب)؛ در پرتو انقلاب فرانسه، جنبش‌های آزادی‌بخش ممالک امریکای لاتین پا گرفتند (بازتاب انقلاب) و شعاع تأثیرات مستقیم انقلاب فرانسه به بنگال و هندوستان هم رسید. این انقلاب برای تمام جنبش‌ها و انقلاب‌ها بعد از خود الگویی فراهم ساخت و با درس‌ها و آموزش‌های سوسیالیسم و کمونیسم درآمیخت. بازتاب انقلاب فرانسه در کشورهایمانند انگلستان، لهستان، اسپانیا، روسیه، کشورهای بالکان، اسکاندیناوی، کانتون‌های سوئیس، آلمان، و ایتالیا تغییرات شگرف به وجود آورد. در واقع، انقلاب فرانسه، به مثابه اولین انقلاب دوران تجدد، سرفصل تغییرات مهمی در این کشورها و آینه‌دار آرمان‌های خود در این کشورها شد و بدین ترتیب، توانست از یک حرکت ملی به حرکتی جهانی تبدیل شود (دالین، ۱۳۵۸: ۳۳).

#### ۴. انقلاب روسیه

نطفه انقلاب روسیه در قرن نوزدهم با شورش‌های دهقانان بسته شد که رادیکال‌های خواهان انقلاب تحریک‌شان می‌کردند. حکومت امپراتوری در پاسخ به ناآرامی‌ها، کوشش‌هایی در مسیر اصلاحات به عمل آورد، ولی این کوشش‌ها بیشتر روی کاغذ جلوه داشت و در عرصه عمل، نظام سرفداری باقی مانده بود. با این‌که در ۱۸۶۱ سرفداری لغو شد این آزادی که نصیب کشاورزان شد، هزینه‌های ناخواسته‌ای بر سرف‌ها تحمیل کرد. اکنون آن‌ها ملزم بودند که زمین‌هایی را که بر روی‌اش کار می‌کردند به صورت اقساطی در چهل‌ونه سال از اربابان سابقشان بخرند. این کار باعث فشارهای اقتصادی سنگینی بر کشاورزان شد (ماتیوز، ۱۳۸۲: ۱۰). حکومت الکساندر دوم با اقدامات خویش بر میزان نارضایتی دهقانان افزود و نارضایتی بیشتر دهقانان را فراهم آورد. در نتیجه، گروه‌های انقلابی متعددی در دوره حکومت او پدید آمدند و از این زمان، دهقانانی که تاکنون به دنبال تقسیم زمین بودند سرنگونی حکومت تزارها را دنبال می‌کردند (دان، ۱۳۸۶: ۱۹).

تروتسکی وضع دهقانان روسیه را در این دوره زیر خاک انقلاب می‌نامید که رو خاک آن را طبقه کارگران صنعتی تشکیل می‌داد. با این‌که تعداد کارگران روسیه در مقایسه با کشاورزان اندک بود کارگران روسیه در یک دوره زمانی کوتاه به نیروی بسیار ستیزه‌جو و آگاه از وضع

طبقاتی خود تبدیل شدند. همین امر باعث بروز اعتصابات از سوی آنها شد، به طوری که اقتصاد و دستگاه حکومت در ۱۹۰۵ فلج شد. در ژانویه، خبر شکست نیروهای تزار آتش نارضایتی را در داخل روسیه دامن زد و نخستین موج اعتصاب کارگری در پایتخت آغاز شد؛ هزاران کارگر اعتصابی به طرف کاخ زمستانی راهپیمایی کردند و خواهان پذیرفتن نمایندگان تزار شدند، اما حکومت سرکوبشان کرد (طلوعی، ۱۳۷۰: ۲۲). قیام ادامه یافت و پس از مدتی، بالاخره حکومت تزاری موفق شد شورش را مهار کند. ولی این جنبش سبب شد تا اولاً، مجلس قانون‌گذاری (دوما) تشکیل و در شهرهای دیگر نیز شوراهایی برای اداره امور ایجاد شود و ثانیاً، تزار نیکلای دوم منشور آزادی فردی را در اکتبر ۱۹۰۵ امضا کند (کولایی، ۱۳۷۲: ۱۲). نیکلای دوم نخستین دوما را در ۱۹۰۶، دومین دوما را در ۱۹۰۷ و سومی را در ۱۹۱۲ منحل کرد. تزار که بدین ترتیب در رأس نظام سیاسی قرار گرفته بود، حکومت خودکامه خود را از سر گرفت که این کار باعث شد تا به مرور بر میزان نارضایتی مردم افزوده شود (ماتیوز، ۱۳۸۲: ۱۴).

با آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ روسیه تزاری در اتحاد با فرانسه و انگلیس وارد جنگ شد. شرایط جنگی بیش از پیش بر ناتوانی سازمان‌های حکومت تزاری افزود؛ در داخل مجلس، گروه‌های انقلابی و در خارج مجلس، اعتصابات و شورش‌های کارگران نظام حاکم را در فشار شدیدی قرار داده بود. از اوت ۱۹۱۵ تظاهرات توده‌ای و اعتصابات کارگری دوباره گسترش یافت و طغیان در روستاها بر وخامت اوضاع افزود (کولایی، ۱۳۷۲: ۱۲). سرانجام در ۲۳ ژانویه ۱۹۱۷ کارگران نساجی در اعتراض به وضعیت نان، تظاهرات کردند. نخست مقامات نگرانی از اعتصاب نداشتند، اما در ۲۶ فوریه، سربازان به جمعیت تظاهرات‌کننده متصل شدند و طی دو روز تمام سربازان پادگان‌ها به مردم پیوستند. سرانجام در ۲۷ ژانویه، تزار استعفا داد و حکومت خاندان رومانوف سرنگون شد (کنز، ۱۳۸۱: ۳۱). حکومت موقت متشکل از نمایندگان سابق دوما بود که نماینده طبقه متوسط در روسیه بودند. گروه دیگری نیز که خود را کمیته اجرایی شورای کمیسرهای مردم می‌نامید، در کنار حکومت موقت فعالیت می‌کرد. اعضای گروه اخیر را سربازان و انقلابیون و سوسیالیست‌ها و بلشویک‌ها تشکیل می‌دادند (دان، ۱۳۸۶: ۷۶). بعد از انقلاب فوریه، قدرت دوگانه بر روسیه حاکم شد، به طوری که قدرت حکومت مرکزی در دست حکومت موقت قرار داشت، اما شورا در اختیار بلشویک‌ها بود. بلشویک‌ها در این مدت در صدد جذب کارگران و سربازان بودند، به طوری که در ماه جولای، سربازان و کارگران به نفع آنها در پتروگراد به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات کردند (Fitzpatrick, 1994: 43).

بلشویک‌ها در این مدت در صدد در دست گرفتن قدرت بودند و تظاهرات ضد جنگ را رهبری می‌کردند. با اوج‌گیری تظاهرات، دولت موقت نه‌اجم علیه بلشویک‌ها را آغاز و حکم بازداشت لنین را صادر کرد. در این زمان لنین بر ضرورت قدرت گرفتن بلشویک‌ها برای تشکیل جامعه‌ای کمونیستی اصرار ورزید. سرانجام کمیته مرکزی متقاعد شد که شورش مسلحانه علیه دولت موقت را سازمان‌دهی کند و در اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها دولت موقت را سرنگون کردند و خود قدرت را به دست گرفتند.

### ۵. مفهوم صدور، بازتاب، تأثیر و امواج انقلابی در انقلاب روسیه

لنین و پیروان او از همگانی بودن انقلاب دفاع می‌کردند و اصولاً امیدی به پیش‌برد سوسیالیسم تنها در روسیه نداشتند. روسیه جدا از کشورهای پیشرفته، با منابع طبیعی خود و با وجود سطح تمدن پایین‌تر یا ضعف طبقه کارگر، نمی‌توانست بر رکود اقتصادی پیروز شود. تا اوایل ۱۹۱۴ شعار لنین ممالک متحده سوسیالیستی اروپا بود. سپس، در ۱۹۱۸ بحث کرد که سوسیالیسم حقیقت عصر ماست، اما دو نیمه آن از هم جدا مانده‌اند: یک نیمه شرایط سیاسی است، یعنی، حکومت پرولتاریا، که از طریق شوراها اعمال می‌شود و در روسیه تشکیل شده است؛ و نیمه دیگر، شرط لازم صنعتی و فرهنگی است که در آلمان وجود دارد. برای نیل به سوسیالیسم، این دو نیمه باید به هم نزدیک شوند (دویچر، ۱۳۵۷: ۸۴). به تعبیر تروتسکی، مسئله جامعه سوسیالیستی از نیروهای مولد که در تکامل بشر اساساً نقش جهانی دارد، جدایی‌ناپذیر است. کشور مجرا که اکنون برای سرمایه‌داری هم تنگ شده است، به طریق اولی، نمی‌تواند به فراخنایی برای جامعه کامل سوسیالیستی تبدیل شود. عقب‌ماندگی کشور انقلابی خطر بازگشتش را به سرمایه‌داری افزایش می‌دهد (تروتسکی، ۱۳۶۰: ۳۷۳). مفهوم صدور انقلاب به مثابه بخشی از سوسیالیسم که بعد از سرمایه‌داری در جهان حاکم خواهد شد، در انقلاب اکتبر تعریف شده بود.

امواج انقلابی نیز وجود داشت. پیروزی انقلاب روسیه سلسله واکنش‌هایی در گوشه و کنار جهان ایجاد کرد، از جمله قیام مجارستان، قیام مارس ۱۹۱۹ کره، ۴ مه ۱۹۱۹ چین، در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۲ هند، شورش‌های ۱۹۱۹ افغانستان علیه انگلیس، و شورش جنگل ایران در ۱۹۲۰ (کالیستوف، ۱۳۶۱: ۵۲۵). در ژانویه ۱۹۱۹ اسپارتاکیست‌ها در برلین به تأثیر از انقلاب روسیه قیام کردند که سرکوب شدند (شوب، ۱۳۸۱: ۳۴۲). طغیان ملوانان فرانسوی در دریای سیاه در آوریل ۱۹۱۹ باعث شد که حکومت جمهوری سوم از عملیات نظامی خود در

جنوب شوروی منصرف شود و در سپتامبر ۱۹۱۹ انگلستان تحت فشار کارگران، نیروهای تجسسی خود را از شمال انگلستان فراخواند (تروتسکی، ۱۳۵۹: ۲۲۳).

مقوله تأثیر هم وجود داشت. تحت تأثیر انقلاب روسیه در دسامبر ۱۹۲۰، حزب کمونیست آلمان و اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان برای تأسیس حزب کمونیست متحد آلمان کنگره‌هایی در برلین تشکیل دادند و برای نخستین بار، در آلمان، حزب کمونیست متحد به وجود آمد (کار، ۱۳۷۱: ۲۷۵). در پایان سال ۱۹۲۳ دولت محافظه‌کار انگلستان برکنار و نخستین دولت کارگری در این کشور تشکیل شد. پس از مدتی، درحالی‌که انتخابات مجلس عوام در انگلستان نزدیک می‌شد، نامه‌ای مبنی بر دستورهای کمیته‌ها برای عملیات خرابکاری در انگلستان منتشر شد. انتشار این نامه در چهار روز قبل از انتخابات صدمه زیادی به حیثیت حزب کارگر زد که معتقد به برقراری رابطه با دولت شوروی بود و مذاکراتی نیز با شوروی آغاز کرده بود، به طوری که در انتخابات رأی نیاورد و بدین ترتیب، اولین دولت کارگری انگلستان از قدرت برکنار شد (کنان، ۱۳۴۴: ۲۳۶ و ۲۴۳).

لنین بر این باور بود که تضادهای نظام امپریالیستی از طریق نتیجه‌شان، یعنی جنگ جهانی، آمادگی کامل و مقدمات عینی را برای انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی مهیا کرده‌اند. انقلاب در جایی آغاز شده است که تمرکز تضادها بیشترین بار انفجاری را دارد. انقلاب با پیروزی اجتناب‌ناپذیر، از خصلت جهانی تضادهایی که آن را به وجود آورده در آستانه گسترش به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپاست. پیروزی در این پهنه برای انقلاب جهانی سرنوشت‌ساز است. انقلاب روسیه تقویت خواهد شد و پرولتاریای امریکای شمالی نمونه اروپا را سرمشق قرار خواهد داد و نهضت‌هایی بخش که در مستعمرات آغاز شده است، پیروزی خود را تضمین شده خواهد دید (کلودین، ۱۳۸۱: ۶۹). لنین در سال ۱۹۱۸ گفت: تبدیل انقلاب ما در روسیه به انقلاب سوسیالیستی نه ماجراجویی، بلکه ضرورت است. لنین در بیانیه‌ای که به مناسبت اولین سالگرد انقلاب در مارس ۱۹۱۹ منتشر شد اعلام کرد: ما دولتی که در نظامی از دولت‌ها زندگی می‌کند نیستیم، بلکه حیات جمهوری شوروی در کنار دولت‌های امپریالیستی در دوره‌ای طولانی قابل تصور نیست (تروتسکی، ۱۳۶۰: ۳۷۲). در سال ۱۹۱۹ لنین طی نامه‌ای سرگشاده به کارگران اروپا و امریکا، از آنان خواست که بین‌الملل سوم را بنیان نهند. اولین کنگره در ۲ مارس ۱۹۱۹ در کرملین گشایش یافت. اکثریت ۳۵ نماینده و ۱۵ مهمان این کنگره را کمیته مرکزی حزب بلشویک دست‌چین کرده بود. بخشی از اعضای این کنگره اسیران جنگی خارجی بودند که اتفاقی در روسیه اقامت داشتند (شوب، ۱۳۸۱: ۳۴۴).

یک ماه از کمیت‌ترین نگذشته بود که انقلاب در اروپای مرکزی پایگاه‌های مهمی به دست آورد. مجارستان و باواریا جمهوری شورایی اعلام شدند. امیدهای بلشویک‌ها اوج گرفت. بلشویک‌ها امیدوار بودند انقلاب به برلین سرایت کند. اما این امید چندان دوام نیافت. بعد از گذشت سه ماه، جمهوری باواریای شورایی مغلوب ژنرال هافمن شد و ترور سفید بر مجارستان شورایی حکم راند. کارگران برلین و وین شاهد سرکوبی دوکمون بودند. چنین می‌نمود که آلمان و اتریش در سایه قرارداد صلح ورسای، تعادل محافظه‌کارانه تازه‌ای یافته باشند. این رویدادها با دشوارترین وضع در جنگ داخلی هم‌زمان شد (دویچر، ۱۳۷۸: ۴۸۵-۴۸۶). سال ۱۹۲۰، بلشویک‌ها در جنگ داخلی با پیروزی‌های چشمگیری مواجه شدند. علاوه بر این، حمله لهستانی‌ها را دفع کرده و در خاک لهستان در حال پیشروی بودند. در این موقع، لنین به امید این که به‌زودی لهستان به دست بلشویک‌ها خواهد افتاد انقلاب در اروپا را محتمل می‌دانست. لنین در پایان دومین کنگره کمیت‌ترین، در اعلامیه‌ای اعلام کرد که پیروزی‌های نظامی شوروی، کارگران و دهقانان بر ملاکین و سرمایه‌داران و لهستانی‌های سفید و دستیاران آن‌ها، یعنی فرانسه و انگلستان و آمریکا و ژاپن، پیروزی عظیمی است، ولی از این عظیم‌تر، پیروزی ما بر قلوب کارگران و زحمت‌کشان و توده‌های تحت ستم سرمایه، یعنی پیروزی اندیشه‌های کمونیستی و سازمان‌های کمونیستی، در سراسر جهان است. انقلاب پرولتاریا و برانداختن یوغ سرمایه‌داری در کلیه کشورهای جهان در حال عملی شدن است (لنین، ۱۳۸۱: ۱۸۲۴).

لنین می‌پنداشت که کارگران و دهقانان لهستان به مهاجمان به چشم منجیانشان خوشامد خواهند گفت و عقیده داشت که لهستان پل میان روسیه و آلمان است و آلمان در جوش و خروش انقلابی. لنین در برابر نقشه بزرگ جنگی، هر روز تفسیر خوش‌بینانه‌اش را از پیشروی برای هیئت‌های خارجی بیان می‌کرد. ولی هر قدر که ارتش سرخ بیشتر پیشروی می‌کرد، گزارش‌های ناپسندتری می‌آمد. کارگران و دهقانان لهستان لشکریان سرخ را مهاجم می‌شمردند، نه منجی. یک هفته بعد از دومین کمیت‌ترین، نبرد وستولا آغاز شد و فقط سه روز پایید. در پایان این نبرد، ارتش سرخ به عقب‌نشینی کامل پرداخت. در اکتبر، شوروی‌ها با لهستانی‌ها قرارداد صلح موقت امضا کردند. لنین در این هنگام جناح جنگ‌طلب را رها و از صلح حمایت کرد (دویچر، ۱۳۷۸: ۴۹۸-۵۰۴).

ناکامی کارگران اروپا در به‌راه‌افتادن انقلاب باعث شد که لنین به تجدیدنظر در عقایدش روی بیاورد. او که در ۱۹۱۷ از پیروزی انقلاب در اروپا صحبت می‌کرد، در ۱۹۲۱ از



همزیستی با کشورهای سرمایه‌داری سخن گفت. لنین در بیانیه‌ای که به مناسبت چهارمین سال انقلاب در اکتبر ۱۹۲۱ منتشر کرد، از امکان طولانی‌بودن فرایند انقلاب در دیگر کشورها سخن گفت: این نخستین پیروزی نیست؛ ما این کار را شروع کرده‌ایم، اما این که به موقع و طی چه مدتی پرولتاریاهای کدام ملت این امر را به سرانجام خواهند رساند مسئله اساسی نیست؛ مسئله اساسی آن است که یخ از جا کنده شده و به حرکت درآمده است. جاده باز شده و راه نشان داده شده است؛ نخستین انقلاب بلشویکی صدها میلیون مردم روی زمین را از چنگ امپریالیسم و جهان امپریالیستی بیرون کشید (لنین، ۱۳۸۱: ۲۰۹۰). سال ۱۹۲۱ سال بی‌اهمیت‌شدن انقلاب در کشورهای شرقی بود. از کنگره بادکوبه به نام نخستین کنگره خلق‌های مشرق‌زمین یاد می‌شود که نخستین گزارش خود را در نوامبر ۱۹۲۰ به کمیترین فرستاد و در دسامبر همان سال، انتشار نخستین شماره نشریه‌ای به نام *خلق‌های شرقی* را به زبان‌های روسی، ترکی، فارسی و عربی آغاز کرد. ولی در سال ۱۹۲۱ این شورا فعالیت چندانی نداشت و نشریه‌اش تعطیل شد که علت آن امضای قرارداد بازرگانی بین انگلیس و شوروی در ماه مارس ۱۹۲۱ بود. بدین وسیله، روس‌ها مجبور شدند حفظ منافع ملی و مصالح شوروی و تلاش برای برطرف کردن مشکلات ناشی از محاصره اقتصادی را جانشین آرمان صدور انقلاب کنند (کار، ۱۳۷۱: ۳۲۷).

در سال ۱۹۲۱، شوروی قراردادهایی با کشورهای استونی، لیتونی، لهستان، ایران، افغانستان، و ترکیه منعقد کرد و از این تاریخ هرچند روابط شوروی با غرب تا سال ۱۹۲۵ دچار فراز و نشیب‌هایی بود، قراردادهایی هم با کشورهای غربی نظیر آلمان و انگلستان به‌منظور برقراری روابط تجاری منعقد کرد. این قراردادها باعث شد که کمیترین تا حدودی به حاشیه رانده شود (Carrere D'Encausse, 1982: 119). در ۱۹۲۲ شوروی خواهان بهبود روابط با کشورهای دارای قدرت اقتصادی قوی به‌منظور بهبود شرایط اقتصادی کشور و اتخاذ برنامه‌های اقتصادی‌اش بود. در آوریل ۱۹۲۲ به این منظور مذاکراتی را با آلمان آغاز کرد که به انعقاد قرارداد راپلو منجر شد. طی این قرارداد، آلمان توانست تولید سلاح نظامی در شوروی را که به‌موجب قرارداد ورسای، حق تولید سلاح نظامی در خاک خود را نداشت، اتخاذ کند. مصلحت شوروی برای بهبود روابط با آلمان باعث کنارگذاشتن طرح انقلاب در آلمان شد که در ابتدای انقلاب، لنین بر آن تأکید می‌کرد.

در آخرین مقاله لنین، نگرانی در مورد سرنوشت انقلاب روسیه و انقلاب جهانی منعکس است. در این مقاله، پرولتاریای غرب به‌مثابه نیروی انقلاب طی دوره معینی به مقام دوم تنزل

داده شده و توده‌های ستم‌دیده به علاوه شوروی به مقام اول ارتقا یافته است. در عین حال، برای آن‌که این نیروی جدید که با سرعت فوق‌العاده‌ای در حال رشد و پیوستن به مبارزه برای رهایی است، بتواند پیروز شود زمان لازم است. به‌دست آوردن زمان دل‌مشغولی لنین بود. لنین، در واقع، در تصور خود از سیر مشخصی که تحول انقلاب جهانی باید آن را دنبال می‌کرد تجدیدنظر کرد: زمان وقوع انقلاب جهانی را گسترش داد؛ یعنی، چشم‌انداز بلندمدتی را جانشین چشم‌انداز در دسترس کرد (کلودین، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۶).

تروتسکی با تعمیم انقلاب ۱۹۰۵ نتیجه گرفت که چون بورژوازی روسیه به‌شدت ضعیف است، رهبری انقلاب آینده ناچار در دست پرولتاریا خواهد بود که آن هم طبعاً در مرحله بورژوازی انقلاب از حرکت باز نخواهد ایستاد. عقب‌ماندگی اقتصادی روسیه بدان معنی است که بلافاصله پس از انقلاب بورژوازی، انقلاب پرولتاریایی رخ خواهد داد. اگرچه در مرحله نخست، پرولتاریا از حمایت دهقانان برخوردار خواهد شد، در مرحله انقلاب سوسیالیستی با توده خرده‌مالکان رویارو خواهد شد. چون در روسیه پرولتاریا اقلیتی بیش نیست، ناچار تنها در صورتی روی کار خواهد ماند که انقلاب سوسیالیستی جهان غرب به یاری‌اش بشتابد (کولاکوفسکی، ۱۳۸۴: ۴۵۶).

تروتسکی پیروان شدن انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای اروپایی و مستعمرات را ناشی از تصمیمات اشتباه استالین می‌داند و او را به خیانت به پرولتاریای جهانی محکوم می‌کند. بوروکراسی محافظه‌کار شوروی با جهالت، به‌مثابه رهبر بین‌الملل کمونیستی چیزی جز بدبختی برای نهضت‌های کارگران جهان به بار نیاورده است. انگار، عدالت تاریخ است که عواقب شکست پرولتاریای جهانی باید، به‌مراتب، بیشتر از موفقیت‌های یک ساختمان سوسیالیستی تک‌افتاده در موقعیت بین‌المللی کنونی اتحاد شوروی دخیل باشد. شکست انقلاب چین در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۷ و درهم کوبیده شدن پرولتاریای غرب که به پیروزی هیتلر و رشد نظامی‌گری آلمان منجر شد، هر دو از نتایج نظریه سوسیالیسم در یک کشور است (تروتسکی، ۱۳۵۹: ۲۲۸).

موضع استالین چیز دیگری بود. در ۱۹۲۵ انزوای روسیه از جهان واقعیت سنگین حاکم بر شوروی بود. در آن زمان، استالین نظریه سوسیالیسم در یک کشور را طرح و تشریح کرد. بلشویک‌ها باید این حقیقت را می‌پذیرفتند که روسیه باید تنها پیش برود، هر قدر که لازم باشد. نکته به‌خصوصی که باید به آن توجه کرد این است که استالین هرگز در بیان صریح فرضیه اصلی خود آزاد نبود. این نظریه که جهان وارد عصر انقلاب سوسیالیستی شده است

سرچشمه اصلی لنینیسم بود و استالین هرچه در مبارزه با بلشویک‌های چپ که او را متهم به ترک میراث لنینیستی می‌کردند، بیشتر درگیر می‌شد، نیاز به حفظ ظاهر برای برآوردن توقعات انقلاب را بیشتر حس می‌کرد. در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ استالین به خود اجازه داد آشکارا از این فرض سخن بگوید که هیچ قیام سوسیالیستی در غرب نمی‌تواند تا بیست سال دیگر به وقوع بپیوندد (دویچر، ۱۳۳۸: ۴۷۰).

استالین‌یسم بر یک حقیقت و دو تصمیم استوار بود. حقیقت آن چنین است: «انقلاب‌هایی از نوع انقلاب بلشویکی در میان ملل سرمایه‌داری پیشرفته رخ نداده است و ما باید این بار را به تنهایی به دوش بکشیم. ما باید سوسیالیسم را در شوروی بنا کنیم». تصمیم دوم که عملاً تحت تأثیر تصمیم نخست بود چنین است: «ما باید به کمک عوامل اجرایی سیاسی و قدرت نظامی، زیربنای اقتصادی لازم برای سوسیالیسم را پی‌ریزی کنیم؛ چراکه در روسیه تزاری سرمایه‌داری، این زیربنای اقتصادی تحول به‌سوی کمونیسم، پی‌ریزی نشده بود (میلز، ۱۳۸۳: ۲۱۴-۲۱۷). استالین در سخنرانی خود با عنوان *مبانی لنینیسم درباره سوسیالیسم در یک کشور* می‌گوید:

سابقاً پیروزی انقلاب را در یک کشور واحد غیرممکن می‌شمردند و تصور می‌کردند برای غلبه بر بورژوازی، قیام جمعی پرولترهای تمام ممالک متری و یا لاقلاً اکثریت آن ممالک لازم می‌باشد. این نظریه اکنون دیگر با حقیقت تطبیق نمی‌کند. حال، لازم است وقوع چنین فتحی را محتمل دانست؛ زیرا ترقی ناموزون و جهش‌مانند کشورهای مختلف سرمایه‌داری در شرایط امپریالیستی توسعه، تناقضات فلاکت‌بار در داخل امپریالیسم را که نتیجه آن وقوع حتمی جنگ‌هاست و نمو نهضت انقلابی در تمام ممالک دنیا، همه این‌ها فقط پیروزی پرولتاریا را در کشورهای جداگانه ممکن می‌سازد (استالین، ۱۹۷۶: ۱۹۹).

امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور عبارت است از امکان حل تضاد میان پرولتاریا و دهقانان به‌وسیله نیروهای داخلی کشور ما: امکان به‌دست آوردن قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا و استفاده از این قدرت سیاسی برای ساختن جامعه کامل سوسیالیستی در کشور ما با وجود طرف‌داری و پشتیبانی پرولترهای سایر کشورها، ولی بدون لزوم پیروزی قبلی انقلاب پرولتاریا در سایر کشورها (همان: ۲۰۴).

اگر بتوان جریان انقلاب را از لنین تا استالین بیان کرد، شاید بتوان گفت یکی، اساساً به‌صورت انقلابی بین‌المللی طرح شده بود که در روسیه به ظهور رسید و تا حدودی توانست خود را با شرایط این کشور تطبیق دهد و دیگری، انقلاب ملی بود که بدون شک، نیازها و مقتضیات بین‌المللی را همراه خود به وجود آورد؛ اما در درجه اول، به استقرار

خویش در داخل روسیه علاقه داشت. یکی از راه‌هایی که استالین عمل لنین را تصحیح کرد این بود که قویاً پایه انقلاب را در خاک وطن محکم کرد. در حقیقت، گذشته از سایر مسائل، این محور اصلی فلسفه استالین بود. او به آنچه لنین تردید داشت مانند «سوسیالیسم می‌تواند در کشوری منزوی مانند روسیه بنا شود» اعتقاد داشت (کار، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

با مسلط شدن تز سوسیالیسم در یک کشور، شوروی نه تنها اعلام کرد که می‌تواند به تنهایی سوسیالیسم را در کشور خود محقق سازد، بلکه اعلام کرد که شوروی اساس دیگر انقلاب‌های سوسیالیسم در دیگر نقاط جهان است (Carrera, 1982: 189). در کنگره ششم کمیترن در خارج از شوروی، اندکی از کمونیست‌ها در مورد سوسیالیسم در یک کشور و اولییتی که به انقلاب شوروی در روند انقلاب جهانی داده می‌شد به مخالفت برخاستند. بوخارین که از مخالفان استالین بود، مغلوب شد و جنبش کمونیستی بین‌المللی، اتحاد جماهیر شوروی را تنها وطن پرولتاریای بین‌المللی عنوان کرد. اعلام شد که شرط تحقق انقلاب جهانی تلاش برای حفظ دستاوردهای انقلاب در کشوری است که توانسته انقلاب را در کشورش تحقق بخشد (ibid: 211-213). ششمین کنگره کمیترن درباره سوسیالیسم در یک کشور اعلام کرد: رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی قانون عام سرمایه‌داری است. این ناموزونی در دوران امپریالیسم شدیدتر و مهم‌تر است. در نتیجه، انقلاب بین‌المللی پرولتری را نمی‌توان همچون گذشته واقعه‌ای یگانه در نظر گرفت که هم‌زمان در سرتاسر جهان به وقوع می‌پیوندد. سوسیالیسم می‌تواند نخست در چند یا حتی در یک کشور به پیروزی برسد (برنامه انترناسیونال کمونیستی، ۱۳۶۰: ۳۸). استالین در ۱۹۲۷ مطلبی گفت که باعث تعجب همگان شد: دو سال قبل می‌شد از دوره‌ای متوازن میان کشور سوویت‌ها و کشورهای سرمایه‌داری از هم‌زیستی صحبت کرد؛ اکنون باید بگوییم که دوران هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به گذشته تعلق دارد. دلیل اصلی این حرف استالین علاقه به صدور انقلاب شوروی نبود، بلکه در این مقطع سعی داشت از قدرت روزافزون بوخارین (جناح تندرو انقلابی) که باعث هراس او شده بود، جلوگیری کند و جنگ قدرتی را که در داخل شوروی جریان داشت به داخل کمیترن بکشاند (دویچر، ۱۳۶۸: ۴۸۰-۴۸۲). بنا به نظر استالین، کنگره هفتم کمیترن از هرگونه تحلیل مسائل مربوط به امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی پرهیز کرد. به قولی، تمامی سخنان پرطمطراق درباره دورنمای انقلابی از گزارش و قطع‌نامه‌های کنگره حذف شد (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

استالین در مصاحبه با یک روزنامه در مارس ۱۹۳۶ در پاسخ به سؤالی درباره صدور انقلاب می‌گوید: «ما هرگز چنین هدفی نداشتیم؛ اما خوب، این نتیجه یک سوء تفاهم است،

سوء تفاهمی غم‌انگیز و در عین حال، مضحک» (تروتسکی، ۱۳۵۹: ۲۴۱). انقلاب کمونیستی روسیه، دست‌کم، در آغاز روند و همچنین، در ادعاهایش جهان‌شمول بوده است و در سایه نهادی بین‌المللی تحقق یافت؛ اما تا اعماق وجود ملی بود و بر پایه نتایج همواره به‌صورتی روزافزون رنگ ملی به خود می‌گرفت. همین خصیصه دوگانه روسی - بین‌المللی، داوری درباره کمونیسم را دشوار کرده است. انقلاب کمونیستی در روسیه تحقق‌پذیر بود و در دیده مردم غرب، طبعاً کمونیسم آسیایی جلوه می‌کرد. از این‌رو، گمان نمی‌رفت که تحقق کمونیسم در این کشور به‌مثابه منبع صدور انقلاب در اروپای غربی صورت‌پذیر باشد؛ زیرا در این کشورها همه‌چیز رنگ دیگری داشت. در واقع، انترناسیونالیسم انقلاب کمونیستی روسیه ملی و صرفاً روسی بود (بردیایف، ۱۳۸۳: ۱۹۵).

در واقع، کمونیست‌های روسی بعد از انقلاب اکتبر، بدون اطلاع از شرایط اجتماعی و سیاسی اروپا و بر اساس تجربه خود از روند انقلاب، سعی کردند تا انقلابشان را به دیگر کشورها صادر کنند. روس‌ها در راه صدور انقلاب از ابزارهایی استفاده کردند که بیش از رنگ و بوی انترناسیونالیستی، رنگ و بوی ملی داشت. استفاده از کمیترن و تأکید بر نظم آهنین و برخورد با مرتدان نمی‌توانست برای کارگرانی که در طول چندین قرن در اروپا با سنت‌های دموکراتیک خوی گرفته بودند انگیزه ایجاد کند. در این شرایط، کارگران اروپایی ترجیح دادند تا تماشای روند انقلاب روسیه باشند؛ اما، این بدان معنی نبود که انقلاب روسیه هیچ بازتابی در جهان خارج نداشت. بعد از آن‌که تلاش کمونیست‌های عصیانگر برای صدور انقلاب با ناکامی مواجه شد روزبه‌روز بر اهمیت نهضت‌های اصلاحی در اروپا افزوده شد. در واقع، همه‌جا در خارج از روسیه تلاش‌های گوناگون برای انقلاب شکست خورد و مواضع رهبران سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری برای اکثریت کارگران بسیار متقاعدکننده شد. می‌گفتند آنچه اکنون اهمیت دارد این است که موقعیت اقتصادی خود را بهبود دهیم، قانون هشت ساعت کار را اجرا کنیم و به اصلاحات گوناگون دست یابیم. کارگران به تجربه می‌دانستند که در این زمینه سازمان‌های سنتی آنان به دستاوردهای شایانی نایل آمده است (کلودین، ۱۳۸۱: ۱۳۱). انقلاب روسیه هرچند نتوانست انقلاب خود را به تمام اروپا صادر کند، حتماً در تقویت جنبش‌های اصلاحی در غرب و مشارکت آنان در حکومت نقش بسزایی داشت. دولت‌های سرمایه‌داری برای مقابله با جنبش‌های افراطی کمونیست ترجیح دادند تا با چپ‌های معتدل کنار بیایند و این جنبش‌ها با توجه به اعتباری که نزد مردم داشتند و از طرفی، حاضر به پذیرش اطاعت از شوروی نبودند، توانستند روند اصلاحات را رهبری کنند.

انقلاب روسیه	انقلاب فرانسه	مفاهیم
<p>قیام ژانویه ۱۹۱۹ اسپارتاکست‌های آلمان</p> <p>شورش جنگل در ایران</p> <p>ترویج انترناسیونالیسم مثل اتحاد اسلام</p> <p>میرزاکوچک‌خان جنگلی</p> <p>تشکیل کنگره بادکوبه به نام نخستین کنگره خلق‌های مشرق‌زمین</p> <p>تشکیل کمیتن</p> <p>حمله به لهستان</p>	<p>در قالب لشکرکشی‌های ناپلئون</p> <p>تحمیل قانون اساسی و مدنی فرانسه به کشورهای فتح‌شده توسط ناپلئون</p> <p>رواج روحیه ملی‌گرایی و دموکراسی خواهی</p> <p>تغییر ساختار سیاسی و حکومتی در آن کشورها</p> <p>از طریق جانشینی حکومت‌های کارآمد</p> <p>رواج اندیشه‌های لیبرالیستی و طرح مقوله حقوق بشر</p> <p>در قالب تصمیمات اعضای هیئت مدیره</p> <p>گسترش اندیشه‌های ژیروندن‌ها مبنی بر گسترش اندیشه‌های انقلابی فرانسه به سراسر اروپا</p>	<p>صدور انقلاب</p>
<p>شکل‌گیری اندیشه سوسیالیسم در جهان</p> <p>جنبش‌های آزادی‌خواهانه در شرق</p> <p>سقوط دولت کارگری در ۱۹۲۴ در انگلستان</p> <p>قیام مجارستان و قیام مارس ۱۹۱۹ کره و ۴ مه ۱۹۱۹ چین و در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۲ هند</p> <p>شورش‌های ۱۹۱۹ افغانستان علیه انگلیس</p>	<p>ایجاد جنبش‌های آزادی‌بخش در اروپا و ممالک امریکای لاتین</p> <p>شکل‌گیری اندیشه‌های لیبرالیستی و انقلابی در دیگر کشورها</p>	<p>بازتاب انقلاب</p>
<p>تأسیس حزب کمونیست متحد آلمان، اعلام موجودیت مجارستان و باواریا به‌عنوان جمهوری شورایی در سال ۱۹۱۹</p> <p>ایجاد تحولاتی برای استحکام کشورهای جهان سوم از طرف غرب برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم</p> <p>تقویت جنبش‌های اصلاحی در غرب و مشارکت آنان در حکومت</p> <p>ترغیب جنبش‌های کارگری اروپا برای همکاری با دولت</p>	<p>تغییر نظام سیاسی و اجتماعی فرانسه</p> <p>رواج اندیشه‌های عدالت‌خواهی و برابری طلبی در فرانسه</p> <p>ایجاد تحولاتی در سایر مناطق اروپا و تغییر در نظام حکومتی و اجتماعی کشورهای مغلوب و نیز، مناطقی که غیرمستقیم تحت تأثیر آرمان‌های انقلاب فرانسه قرار گرفتند</p>	<p>تأثیر انقلاب</p>

## نتیجه‌گیری

در باب مفهوم صدور انقلاب می‌توان نوشت که در هر دو کشور فرانسه و روسیه استفاده از ابزار نظامی صورت پذیرفت. در عین حال، در هر دو انقلاب، خوش‌بینی بیش از حد به

شهروندان دیگر کشورها برای حمایت از آن‌ها وجود داشت. نیز، در هر دو کشور، اطلاعات ناقص و اشتباه از وضعیت کشورهای دیگر از طریق ارتباط با انقلابیون آن‌ها پراکنده می‌شد. صدور تنها راه حفظ انقلاب در نظر گرفته و استدلال می‌شد در صورتی که دولت‌های مخالف سرنگون نشوند، آن‌ها در نهایت، برای خردکردن انقلاب اقدام خواهند کرد. روسیه در صدور انقلاب محتاطانه‌تر از فرانسه عمل می‌کرد. در فرانسه از اعتقاد به صدور انقلاب برای محک‌زدن وفاداری به انقلاب استفاده می‌شد، اما در روسیه با وجود اعتقاد لنین به صدور انقلاب، این کار را فرایند طولانی‌تری می‌دانستند. در باب مقوله تأثیر، مخالفان انقلاب استدلال می‌کردند در صورت دخالت خارجی می‌توانند با هزینه اندک تهدید انقلاب را کاهش دهند. بزرگ‌نمایی خطرات انقلاب یکی از بازتاب‌های آن است. برای مثال، برک از انقلاب فرانسه با تعبیر عفونت یاد می‌کرد. همچنین، چرچیل انقلاب روسیه را بیماری مُسری می‌دانست. درباره بازتاب می‌توان بر این باور بود که برقراری وفاداری ملی در کشوری که قرار است انقلاب به آن‌جا صادر شود نیاز به مردان مسلح ندارد؛ زیرا هیچ‌کس مبلغ مسلح را دوست ندارد. انقلاب به‌مثابه هشدار برای دیگر کشورهایی که شرایط مشابه دارند عمل می‌کند تا آن‌ها با اصلاح امور (اصلاحات، سرکوب و پیمان‌های نظامی) مانع انتشار امواج انقلابی شوند.

## منابع

- استالین، یوسیف ویساریونوویچ (۱۹۷۶). *اصول لنینیسم*، ترجمه اداره نشریات به زبان‌های خارجی جمهوری خلق چین، تهران: ارس.
- اسکاچیل، تدا (۱۳۷۶). *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، تهران: سروش.
- بتلهایم، شارل (۱۳۸۱). *حاکمان مبارزات طبقاتی در شوروی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- بردیا، نیکلای (۱۳۸۳). *ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: خورشیدآفرین.
- برنامه انترناسیونال کمونیستی: اسناد کمیترن، کنگره ششم ۱۹۲۸ (۱۳۶۰)، ترجمه محسن فریدنی، تهران: گزیده.
- بریتون، کرین (۱۳۶۲). *از انقلاب مذهبی کرامول تا انقلاب سرخ لنین*، ترجمه محمود عنایت، تهران: هفته.
- بیل، ه. ب (۱۹۳۶). «قوانین اساسی اروپای قاره‌ای ۱۷۸۹/۱۸۱۳»، *تاریخ معاصر*، ج ۳.
- تروتسکی، لئون (۱۳۶۰). *تاریخ انقلاب روسیه*، ترجمه سعید باستانی، تهران: فانوسا.
- تروتسکی، لئون (۱۳۵۹). *انقلابی که به آن خیانت شد*، ترجمه حسن صبا و مجید نامور، تهران: فانوس.
- توکویل، آکسی (۱۳۶۵). *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نقره.
- دالین، ویکتور مویسی‌یوویچ (۱۳۵۸). *فرانسه در عصر انقلاب‌ها*، ترجمه فریدون شایان، تهران: نگاه.

## ۷۰ مقایسه مفهوم صدور انقلاب در انقلاب‌های فرانسه و روسیه

- دان، جان (۱۳۸۶). *انقلاب روسیه*، ترجمه سهیل سمی، تهران: ققنوس.
- دویچر، ایزاک (۱۳۵۷). *انقلاب ناتمام*، ترجمه محمود ریاضی، تهران: رز.
- دویچر، ایزاک (۱۳۶۸). *زندگی‌نامه سیاسی استالین*، ترجمه علی اسلامی و محمود ریاضی، تهران: نشر نو.
- دویچر، ایزاک (۱۳۷۸). *پیامبر مسلح*، ترجمه محمد وزیری، تهران: خوارزمی.
- روده، جرج (۱۳۸۰). *انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای جهانی آن*، ترجمه مجید امین مؤید، تهران: اشاره.
- شوب، دیوید (۱۳۸۱). *لنین و لنینسم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: خجسته.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۰). *از لنین تا گورباچف*، تهران: تهران.
- فرمانفرمایان، حافظ (۱۳۸۴). *اروپا در عصر انقلاب*، تهران: دانشگاه تهران.
- فلاح‌نژاد، علی (۱۳۸۴). *سیاست صدور انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فوران، جان (۱۳۸۲). *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب روسیه شوروی*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: زمرد.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۸۳). *بررسی پیشگامان سوسیالیسم*، ترجمه یحیی شمس، تهران: امیرکبیر.
- کالیستوف، و.پ. (۱۳۶۱). *تاریخ روسیه شوروی*، ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران: بیگوند.
- کلودین، فرناندو (۱۳۸۱). *از کمیتارن تا کمینفرم*، ترجمه فرشیده میربغدادی، شاپور اعتماد، و هایدن سناوندی، تهران: خوارزمی.
- کنان، ژرژ (۱۳۴۴). *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: ایران.
- کنز، پیتر (۱۳۸۱). *تاریخ اتحاد شوروی؛ از آغاز تا پایان*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: امیرکبیر.
- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۴). *جریان‌های اصلی در مارکسیسم*، ترجمه عباس میلانی، تهران: آگاه.
- کولایی، الهه (۱۳۷۲). *اتحاد شوروی؛ از تکوین تا فروپاشی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۸۰). *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵). *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- لنین، ولادیمیر ایلیچ (۱۳۸۱). *مجموعه آثار لنین*، ترجمه محمد پورهرمان، ج ۳، تهران: فردوس.
- ماتیوز، جان (۱۳۸۲). *ظهور و سقوط اتحاد شوروی*، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران: ققنوس.
- ماله، آلبر و ژول ایزاک (۱۳۶۴). *تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: سپهر.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۵). *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۱). *انقلاب‌های متعارض معاصر*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- میلز، سی رایت (۱۳۸۳). *مارکسیست‌ها*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: لوح فکر.
- هویزباوم، اریک جان (۱۳۷۴). *عصر انقلاب اروپا ۱۷۸۹ - ۱۸۴۸*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: مترجم.

Aulard, A. (1910). *The French Revolution: A political History*, Vol. 4, New York.



- Carrere D' Encausse Helene (1982). *Lenin*, New York: Longman.
- Church W.F. (1964). *The Influence of the Enlightenment on the French Revolution*, Boston.
- Fitzpatrick, Sheila (1994). *The Russian revolution*, oxford: O.U. press.
- Greshoy, Lee (1964). *The French Revolution and Napoleon*, New York.
- Hampson, N. (1963). *A Social History of the French Revolution*, Toronto.
- Katz, Mark (1997). *Revolution and Revolutionary Waves*, New York: St Martin's press.
- Lefebvre George (1963). *The French Revolution in the Content of World History*, Boston: D. C. Heath & co.
- Mornet, Daniel (1933). *Le Origins Intellectuells De La Revolution Frances*.
- Payer, Henri (1951). *The Influence of Eighteenth Century Ideas on the French Revolution*, New York: the Dryden Press.